

## نسبت‌سنجی هویت‌های اجتماعی و الگوهای هویت‌یابی

### در جهان امروز

عقیل دغاقله\*

#### چکیده

شکل‌گیری هویت جمعی، عناصر سازنده هویت و نسبت میان هویت‌های موجود در یک جامعه از جمله مباحث مهمی است که در ذیل مبحث هویت می‌توان بدان پرداخت. فرضیه اصلی در این نوشتار آن است که در هر دورانی یک نوع هویت، به عنوان هویت مسلط در جامعه شکل می‌گیرد. این هویت مسلط با تغییر نوع و موضوع علقه‌های اجتماعی باعث می‌شود که هویت‌های جدیدی در جامعه شکل گیرند و نظام معنایی افراد که سازنده و متأثر از هویت‌های آنهاست تغییر پیدا کند. همچنین سایر هویت‌ها به عنوان «زیر هویت»، ذیل هویت مسلط مجدداً بازیابی و باز تعریف شوند. بر این اساس، رابطه میان هویت‌ها، رابطه‌ای متداخل است و به راحتی نمی‌توان از برجستگی یک هویت در برابر سایر هویت‌ها بحث کرد. شکل‌گیری زیر هویت‌ها در چارچوب هویت مسلط و ویژگی‌های هویت مسلط در جهان کنونی از دیگر مباحثی است که در این مقاله بدان پرداخته می‌شود.

#### کلیدواژه‌ها

هویت، هویت اجتماعی، هویت‌یابی، زیرهویت، هویت مسلط و جنبش‌های اجتماعی.

\* عضو هیأت علمی جهاددانشگاهی.

موی سر و ...)، نام فرد یا گروه، زبان مادری، مذهب، تاریخ و منشأ گروهی که فرد در آن به دنیا می‌آید و زمینه‌ها و دسته‌بندی‌های مشابه خود را تعریف می‌کنند. این در حالی است که پارادایم سازه‌گرایی به شدت این تعریف را مورد نقد قرار می‌دهد و مباحث دیگری را پیرامون سیالیت و تغییر هویت‌ها و منفک کردن آن از مفاهیم منشأ‌گرایانه ارایه می‌دهد (عالمی، ۱۳۸۳: ۲۹-۳۰). در این پارادایم هویت، امری تاریخی و محتمل است و همانند بسیاری چیزهای دیگر، محصول زمان و تصادف است. تاریخی بودن هویت و تغییر تعریف فرد از خویشتن بر این امر دلالت دارد که هویت تغییرپذیر است (گل‌محمدی، ۱۳۸۳: ۲۲۳). در مجموع به نظر می‌رسد که اکثر تئوری‌پردازان با رویکرد دوم و یا تلفیقی از دو موضوع موافق هستند. اگرچه در هر دو رویکرد کمتر به این مطلب پرداخته شده است که فرد تحت تأثیر چه مکانیسم‌هایی و چگونه هویت خود را تعریف می‌کند، چگونه می‌شود که در گذشته برای فرد، هویت ایلی، قبیله‌ای و خویشاوندی اهمیت داشت و بر اساس آن فرد نظام معنایی خود را شکل می‌داد و خود را با این مفاهیم تعریف می‌کرد، در حالی که در زمان دیگر تعلق به یک دین و مذهب، فارغ از تعلقات خویشاوندی مهم می‌شود. چگونه

هویت همانند سایر مفاهیم مطرح در حوزه علوم انسانی، به اشکال مختلفی تعریف و نقشه‌های مفهومی متفاوتی برای آن طراحی و تدوین شده است. در مجموع یک مفهوم را می‌توان بر اساس عناصر و اجزای تشکیل دهنده آن تعریف کرد. همچنین می‌توان بر اساس رابطه میان این مفهوم با مفاهیم مشابه به تعریف و ترسیم نقشه معنایی آن پرداخت. در موضوع هویت نیز به نظر می‌رسد علاوه بر تشریح و تبیین عناصر سازنده آن، لازم است که نسبت میان هویت‌های مختلف در یک جامعه و همچنین الگوهای هویت‌یابی مورد واکاوی قرار گیرد. تغییر و تحولات سریع و پرشتابی که در بسیاری از حوزه‌ها و به تبع آن در مفهوم و معنای هویت در حال وقوع است، لزوم پرداختن به چیستی هویت و راه‌های شکل‌گیری و تداوم آن را دو چندان می‌کند.

تئوری‌های موجود در زمینه هویت را ذیل دو پارادایم می‌توان دسته‌بندی کرد: پارادایم منشأ‌گرایی و پارادایم سازه‌گرایی. پارادایم اول بر ثبات و منشأ طبیعی هویت اصرار می‌ورزد. در این پارادایم هویت‌ها منشأ طبیعی دارند و اساساً با احساسات و عواطف سر و کار دارند در این پارادایم افراد با عواملی چون: جسم فیزیکی (شامل رنگ پوست، قد، نوع

می‌شود که فرد در یک زمان سعی می‌کند که هویت خویش را بر اساس رابطه و تعلق‌اش به گروه‌های کوچک و خرد تعریف می‌کند، اما در زمان دیگر افراد خود را بر اساس سطوح کلان‌تر و جوامع بزرگ‌تر تعریف می‌کنند. بر این اساس سؤال اول این است که هویت‌های اجتماعی چرا و چگونه تغییر می‌کنند؟

مبحث دیگری که در موضوع هویت می‌توان بدان پرداخت این است که چه نسبتی میان هویت‌های مختلف وجود دارد؟ یکی از موضوعاتی که در مورد هویت مطرح است، چند لایه بودن یا به عبارت دقیق‌تر چند بعدی بودن آن است. لایه یا بعد اول آن در مقیاس فردی

است. لایه دوم هویت گروهی است که می‌تواند در مورد قوم، قبیله و گروه مطرح شود و لایه سوم نیز هویت ملی است که ناشی از تعلق فرد به یک کشور یا ملت است (کمالی اردکانی، ۱۳۸۳: ۳۱۹). عده‌ای دیگر این سه سطح را شامل سطح محلی که اساس آن حس بدیهی تعلق به فرهنگ مشترک می‌باشد، سطح ملی و سطح جهانی تعریف می‌کنند (فکوهی، ۲۰۰۱، حاجیانی، ۱۳۷۹، کاجرین، ۲۰۰۰، وایزمن، ۱۹۹۸، عابد الجابری ۱۹۹۷ و دیگران).

این موضوع ما را به این نقطه می‌رساند که ما با تعدد هویت‌ها روبرو هستیم و هر فرد هم‌زمان

و نظر به تعلقی که به جمع‌های مختلف دارد، از چند هویت نیز می‌تواند برخوردار باشد. در برخی موارد ممکن است فرد با تعلق مذهب و گاه با تعلق ملی خود را تعریف کند. حال این سؤال پیش می‌آید که نسبت این هویت‌ها با هم چگونه است و آیا می‌توان به بررسی این موضوع و نسبت این هویت‌ها با هم پرداخت یا خیر؟

سؤال دیگری که سعی شده است در این مقاله بدان پاسخ داده شود این است که هویت در دوران اخیر چه الگویی پیدا کرده است و هویت‌یابی در دوران معاصر بر اساس چه الگوهایی صورت می‌گیرد؟

### ۱- مفهوم هویت اجتماعی<sup>۱</sup>

اساساً جوهره هویت را به نوعی تعلق می‌دانند، بدین معنا که هویت - هرگونه که تعریف شود - در نهایت به تعلق ختم می‌شود (افتخاری، ۱۳۸۳: ۲۳). براون هویت اجتماعی را تعریفی می‌داند که افراد بر مبنای عضویت خود در گروه‌های اجتماعی از خود ارائه می‌دهند و تمامی ویژگی‌هایی که میان ما و آن‌ها تفاوت می‌گذارند را از جمله مؤلفه‌های هویت اجتماعی به شمار می‌آورد. زبان، دین، قوم یا نژاد، شغل، عضویت‌های فرقه‌ای و گروهی از جمله این مؤلفه‌ها هستند (براون، ۱۹۸۵: ۷۷۱).

هویت را بر مبنای شناختن و شناساندن خود نیز می‌توان تعریف کرد. بر این اساس هویت دو وجه دارد: اولی شناخت خود در ارتباط با چیزی و دیگری شناساندن خود بر اساس آن چیز به دیگران. انسان خود را بر اساس رابطه‌ای که با یک پدیده دارد شناسایی و به دیگران معرفی می‌کند (احمدی، ۱۳۸۳: ۱۶۶). تئوری دیگر، تئوری مید است که در آن هویت با خود پیوند می‌خورد. از نگاه او «خود، جامعه را منعکس می‌کند» افراد به تعداد گروه‌هایی که با آنها کنش متقابل دارند، «خود» دارند که ارجاع به هر کدام از این «خودها» یک هویت را می‌سازد. افراد به تعداد شبکه‌های اجتماعی متمایز و روابطی که در آنها موضعی را اشغال کرده و نقشی را بازی می‌کنند، هویت‌های متمایز دارند (استرایکر: ۲۰۰۰: ۲۸۶). هسته اصلی این تئوری، طبقه‌بندی فرد به عنوان اشغال کننده یک نقش است. از دیدگاه مید، هر فرد هویت یا خویشتن<sup>۱</sup> خود را از طریق سازمان‌دهی نگرش‌های فردی دیگران در قالب نگرش‌های سازمان یافته اجتماعی یا گروهی شکل می‌دهد. به بیان دیگر تصویری که فرد از خود می‌سازد و احساسی که نسبت به خود پیدا می‌کند بازتاب نگرشی است که دیگران به او دارند. بعدها تاجفل با اتکاء به این رهیافت،

بررسی روش‌مند رابطه میان برداشت‌های افراد از خود و طبقه‌های اجتماعی که آنان و دیگران به آنها تعلق دارند را ممکن کرد (گل‌محمدی، ۱۳۸۳: ۲۲۳). تاجفل هویت اجتماعی را درک فرد مبنی بر اینکه او متعلق به کدام گروه اجتماعی معین است و اینکه این تعلق با اهمیت دادن احساسی و ارزشی به این عضویت همراه است تعریف می‌کند. به عبارت دیگر هویت اجتماعی مفهوم خود به عنوان عضو گروه است (عالمی، ۱۳۸۳: ۴۶). بر این اساس ابتدا افراد خود را به عنوان اعضای طبقه‌های اجتماعی متمایز طبقه‌بندی کرده و تعریف می‌کنند و هویت اجتماعی به خود اختصاص می‌دهند. دوم هنجارهای قالبی آن طبقه<sup>۱</sup> را شکل داده و یاد می‌گیرند و سوم این هنجارها را به خود اختصاص می‌دهند و لذا هنگامی که عضویت در آن طبقه برجسته می‌شود، رفتار آنها بیشتر هنجاری می‌شود (هاگ<sup>۲</sup>، ۱۹۹۰: ۱۵). تاجفل عضویت گروهی را متشکل از سه عنصر می‌داند: عنصر شناختی (آگاهی از اینکه فرد به یک گروه تعلق دارد)، عنصر ارزشی (فرض‌هایی درباره پیامدهای ارزشی مثبت یا منفی عضویت گروهی) و عنصر احساسی (احساسات نسبت به گروه و نسبت به افراد دیگر که رابطه خاص با آن گروه دارند) (گل‌محمدی، ۱۳۸۳: ۲۲۳).

1- Category.  
2- Hogg.

1- The self.

نگاهی به مجموعه تعاریف فوق نشانگر این مطلب است که دو عنصر تعلق<sup>۳</sup> و تعهد<sup>۴</sup> اجزای اصلی مفهوم هویت هستند و هویت بر مبنای این دو عنصر تعریف و تحدید می‌شود. کاستلز این تعلق و تعهد را همچون «فرایند ساخته شدن معنا بر پایه یک ویژگی فرهنگی یا یک دسته ویژگی‌های فرهنگی که بر دیگر منابع معنا برتری دارند» تعریف می‌کند (کاستلز، ۱۹۹۷: ۷).

## ۲- دگرگونی هویت‌ها

هویت امری متغیر است و در دوران‌های تاریخی مختلف شاهد آن هستیم که در یک جامعه افراد به شکل‌ها و صورت‌های متفاوتی خود را تعریف می‌کنند و بر خلاف دیدگاهی که هویت را امری طبیعی و ثابت نشان می‌دهد، باید گفت که هویت امری تاریخی و محتمل است. این پدیده همانند بسیاری چیزهای دیگر، محصول زمان و تصادف است. تاریخی بودن هویت و تغییر تعریف فرد از خویش بر این امر دلالت می‌کند که هویت تغییرپذیر است (گل محمدی، ۱۳۸۳: ۲۲۳). نگاهی به تغییر و تحول مفهوم «هویت» طی دوران‌های تاریخی مختلف مؤید این امر است. به عنوان مثال تا پیش از دوران تجدد، بشر با مفهوم «هویت ملی» آشنا نبود و انسان غربی خود را ذیل هویت دینی فهم و تصویر می‌کرد.

در این دوران، هویت مسیحی به کل غرب وحدت می‌بخشید اما به تدریج و با بی‌اعتبار شدن ساختار کلیسا و ظهور دولت - ملت‌ها، علقه‌هایی که افراد بر آن مبنا خود را تعریف می‌کردند تغییر کردند و هویت ملی ظهور پیدا کرد. دولت - ملت به مثابه یک شکل اجتماعی متمایز، برای نخستین بار در غرب شکل گرفت، نظامی که تفاوت‌های بنیادی با اکثر نظام‌های اجتماعی سنتی دارد. در اینجا افراد خود را بر مبنای تعلق خاطر، دلبستگی و افتخار یا پرستش افراد آن قوم و ملت تعریف می‌کنند (کچویان، ۱۳۸۴، گل محمدی، ۱۳۸۳). اما این تعریف و هویت نیز دیری نپایید و به تدریج تعریف هویت مبتنی بر قوم و ملت نیز خدشه‌دار شد و این مباحثات رو به افول گذاشت و نظریه جدیدی از هویت پا به میدان گذاشت، امری که می‌توانیم از آن به عنوان هویت جهانی یاد کنیم. این هویت جدید نیز ویژگی‌های خاص خود را داراست و ابعاد جدیدی برای خود تعریف کرده است (کچویان، ۱۳۸۱: ۳۱). بر این مبنا به تدریج به این سمت حرکت می‌کنیم که موضوع هویت ملی زیر سؤال می‌رود و ملت و ملیت ماهیتی بر ساخته می‌شود. به گونه‌ای که برخی از تئوری پردازان مفهوم ملت و ملیت را نه تنها از ویژگی‌های طبیعی در انسان نمی‌شناسند،

3- Belonging.

4- Commitment

بلکه این مفاهیم را ابداعی و کاملاً جدید می‌دانند. (مک‌کرون، ۱۹۹۸، گیلبرت، ۱۹۹۸، اسکروتون، ۲۰۳، هابزباوم، ۱۹۹۰ به نقل از کچویان ۱۳۸۴) و گفتمانی پدید می‌آید که دیگر جنبش‌های ملی و وطن‌دوستی را بر نمی‌تابد (کچویان ۱۳۸۴: ۴۷). مثال‌ها و نمونه‌های فوق تنها به عنوان دلیل و شاهدهی بر تغییر تعریف هویت در دوران‌های تاریخی مختلف ذکر شد. دگرگونی‌هایی که دلالت بر تغییر مفهوم هویت در دوران‌های تاریخی مختلف دارد. تغییراتی که نشانگر آن است که اگر در زمانی تعلق به ویژگی‌های انتسابی، الگوی اصلی هویت‌یابی افراد بود، در زمان دیگر تعلقات مذهبی و یا ملی الگوهای جدید را برای هویت‌یابی افراد ارایه می‌کردند.

حال اگر بپذیریم که هویت‌ها تغییر پیدا می‌کنند و در هر دوره زمانی افراد بر اساس الگوهای خاصی خود را تعریف می‌کنند، این سؤال پیش می‌آید که این دگرگونی‌ها، چرا و چگونه به وجود می‌آیند؟ و چگونه می‌شود که در یک دورانی افراد با تعلق به یک ویژگی خود را تعریف می‌کنند و در دوران دیگر آن علقه و مرجع تعریف، دچار تغییر و دگرگونی می‌شود. یکی از چارچوب‌هایی که بر اساس آن می‌توان به این سؤال پاسخ داد و از آن بهره جست، چارچوب و صورت‌بندی قدرت از نگاه

فوکو است. اگر بپذیریم که هویت‌ها تغییر می‌کنند و افراد در دوران‌های تاریخی مختلف می‌کنند، با علقه‌های مختلف خود را تعریف می‌کنند، ناگزیر باید به رابطه بین قدرت و تغییر نیز پرداخت. منظور از قدرت در اندیشه فوکو شبکه روابط نابرابر و چارچوب کلی روابط اجبارآمیز در زمان خاص و مکان خاص است. جوهر قدرت، صرف سلطه نیست، قدرت هم بر طبقه مسلط و هم طبقه تحت سلطه اعمال می‌شود. قدرت، سلطه فراگیر است که چیزی جز محدودیت و ممنوعیت تولید نمی‌کند (فیرچی، ۱۳۷۸: ۲۰). فوکو رابطه میان قدرت و دانش را این گونه بیان می‌کند: قدرت، دانش را تولید می‌کند. قدرت و دانش مستقیماً با یکدیگر ملازمه دارند. هیچ رابطه قدرتی بدون تأسیس یک قلمرو همبسته از دانش وجود ندارد و هیچ دانشی بدون فرض و تشکیل روابط قدرت در همان زمان قابل تحقق نمی‌باشد (فوکو، ۱۹۷۹: ۲۷).

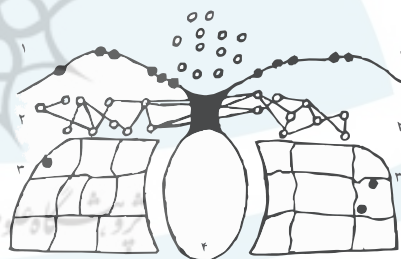
فوکو واژه قدرت را به منزله سازنده بافت اجتماعی و خود بافت جامعه می‌داند (میلر، ۱۳۸۴: ۲۴۲). او قدرت را واجد یک تأثیر ایجابی بر زندگی می‌داند. یعنی تلاش برای اداره و بهینه کردن آن و قرار دادن آن در معرض کنترل‌های دقیق و سامان بخش فراگیر (همان). بر اساس این نظریه دانش در هر دوره‌ای در دل



جدا می‌کند. یک فرض منطقی معطوف به دنیای افراد بی شکل و خارج از جماعات و هویت‌هاست که اراده‌های منفرد آنها سیال و شناور است. این شکل به خوبی نشان می‌دهد که هویت در حصار ساختارها و راهبردهای قدرت است که به دنیا می‌آید و خارج از آن ممکن و میسر نیست. در دل این ساختار مسلط است که یک «هویت مسلط» متولد می‌شود. هویتی که به دیگر هویت‌ها شکل می‌دهد و علقه‌های جدیدی را تعریف می‌کند. بالتبع هویت مسلط، راهبردهای قدرت و ساختارها را در اختیار دارد و در چنین فضایی، زیر هویت‌ها به ناچار در دل این ساختار و هم‌رنگ با آن شکل می‌گیرند. هویت مسلط، هویتی است که فرد از طریق آن، نظام معنایی خود را می‌سازد و از این طریق جهان را می‌فهمد. به عنوان مثال بعضاً فرد خودش را از طریق وابستگی‌اش به قبیله تعریف می‌کند و قبیله همان معنای دولت را در جهان مدرن برای آن فرد دارد و هنگامی که قبیله از فرد چیزی را طلب می‌کند، فرد حق چون و چرا ندارد و تن به آن امر می‌دهد. فرد تنها از طریق وابستگی‌اش به قبیله به زندگی خود معنا می‌دهد و بدون چنین وابستگی‌ای جز نابودی پیش روی خود نمی‌بیند (الوردی، ۱۳۷۱:

راهبردهای قدرت و ساختارها متولد می‌شود و لاجرم رنگ و بوی ساختارها و راهبردهای قدرت را دارد و جز این امر نمی‌توان چیزی را تصور کرد. به نظر می‌رسد که هویت‌ها نیز در درون چنین ساختاری شکل می‌گیرند و بر اساس قدرت و راهبرد مسلط، یک هویت مسلط بوجود می‌آید که سایر هویت‌ها ذیل آن تعریف و تحدید می‌شوند.

شکل ۱: شکل‌گیری زیرهویت‌ها در دل هویت مسلط و ساختارها

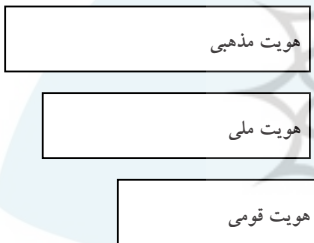


۱- خط خارج ۲- منطقه هویت مسلط ۳- ساختارها ۴- منطقه ظهور زیرهویت‌ها

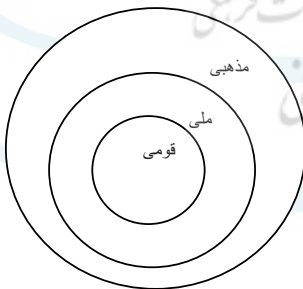
تصویر فوق الگوبرداری شده از نمایی در خصوص روش‌شناسی فوکو است (فیرحی، ۱۳۷۸: ۱۱۸). به منظور توضیح شرایط امکان پیدایش دانش است که با تغییراتی در مورد هویت به کار گرفته شده است. «خط خارج» حوزه گفتمان را از قلمرو و خارج آن

نسبت فرد با سایر گروه‌ها و علقه‌ها و ممکنه او را مشخص می‌سازد. به عبارتی، رابطه بین هویت‌ها رابطه‌ای بُرداری یا غیر متداخل نیست. بلکه این رابطه، رابطه‌ای متداخل و تودرتو است. به عنوان مثال رابطه میان هویت قومی، هویت مذهبی و هویت ملی را به دو شکل ذیل می‌توان تصور کرد.

شماره ۲: رابطه موازی و غیر متداخل



شکل ۳: رابطه متداخل هویت‌ها



در شکل شماره ۲ فرض بر این است که هویت‌ها از هم مجزا هستند و هر کدام می‌توانند به صورت جداگانه ارزیابی شوند و برجستگی آنها مد نظر قرار گیرد و بدون توجه به نسبت هویت‌ها این‌گونه عنوان شود که افراد متناسب

در نظامی که هویت قبیله‌ای، هویت مسلط است و ساختارهای اجتماعی در درون نظام قبیله شکل می‌گیرد، خون و نسب نیز اهمیت می‌یابد و فرد از این طریق نظام معنایی خود را می‌سازد. به همین دلیل است که در جاهائی که این هویت مسلط بوده است، این امر به جائی رسیده است که علم انساب بوجود می‌آید. وظیفه‌ای که این علم بر عهده می‌گیرد این است که از طریق آن فرد قادر خواهد بود تا قبیله‌اش را از سایر قبایل باز شناسد (همان: ۵۸). ابن خلدون نیز تعلق به قبیله را از همین دریچه می‌بیند. این نزدیکی و خویشاوندی به قبیله باعث می‌شود که آنها احساس کنند از دیگران متمایز هستند و هویت خاص خویش را دارند (بوطالب، ۲۰۰۲: ۵۶). این هویت مسلط باعث می‌شود که فرد در این چارچوب خود را تعریف کند، اما این امر الزاماً دایمی نیست و طی زمان هویت مسلط نیز دگرگون می‌شود.

### ۳- نسبت متقابل هویت‌ها

بر اساس تعاریف فوق این نتیجه حاصل می‌شود که نمی‌توان تمامی هویت‌های فرد را به شکل موازی در کنار هم قرار داد و آن‌گاه به این بحث پرداخت که کدام هویت برجسته‌تر است. بر اساس مدلی که ارائه شد، هویت‌های مختلف یا "زیر هویت‌ها"، در دل هویت مسلط شکل می‌گیرند و این هویت مسلط است که



با موقعیت، با یکی از هویت‌های خود ظاهر می‌شوند. برجستگی هویت نیز این‌گونه تعریف می‌شود که یک هویت معین در موقعیت‌های گوناگون، به بازی، طلب یا فراخوانده خواهد شد (استرایکر، ۱۹۹۲: ۸۷۳).

در حالی که در شکل ۳ فرض بر این است که با غلبه یکی از هویت‌ها بر سایر هویت‌ها نوع نگاه و به تعبیر دیگر «نوع تعلق» و «تعهد» فرد

نیز عوض می‌شود و هویت فرد در آن ابعاد دچار تغییر ماهوی می‌شود. به عنوان نمونه هویت قومی در دورانی که هویت مذهبی، هویت مسلط است یک معنا دارد و هنگامی که هویت ملی، هویت مسلط است، معنایی کاملاً متفاوت می‌یابد و دیگر معنای سابق خود را ندارد و در واقع تنها با یک شباهت اسمی روبرو هستیم.

فرض کنید که هویت مذهبی، هویت مسلط است، در این حالت افراد سعی می‌کنند تا در رفتارها و تمایلات خود گرایش‌های مذهبی را نشان دهند. در اینجا علقه فرد به قومیتش با مذهب تعریف می‌شود، جریان‌ها و تقاطع‌ها پیرامون شکاف‌های مذهبی شکل می‌گیرد و شدت و ضعف سایر هویت‌ها با مقیاس مذهب سنجیده می‌شود. این امر تا آنجا پیش می‌رود که علقه خویشاوندی فرد را نیز مذهب تعریف می‌کند و نقش‌پدیری یا هویت زن و بود و نبود

این هویت نیز از دل مذهب بیرون می‌آید و فی‌نفسه گویای چیز خاصی نیست. در این حالت ملیت نیز ضعیف می‌شود و تعلق به گروه مذهبی و امت جای ملت را می‌گیرد. اما به محض دگرگونی هویت مسلط، تمامی

این علقه‌ها به تدریج باز می‌شوند و افراد به صورت‌های دیگری هویت‌یابی می‌کنند و علقه‌های جدیدی شکل می‌گیرند.

تفاوت میان پارادایم منشأگرایانه و پارادایم سازه‌گرایی نیز در همین نقطه نهفته است. پارادایم منشأگرایانه، برشی خاص و یک دوران مشخص را می‌بیند که در طی آن افراد خود را بر اساس نژاد، خون، نسب، سرزمین و جغرافیا تعریف می‌کنند، در حالی که رویکرد دوم به سیر تطورات و تحولات هویتی جوامع می‌نگرد. در زمانی که هویت ملی یا قومی هویت مسلط هستند، رویکرد منشأگرایانه تأیید می‌شود و علقه‌هایی که این پارادایم تعریف می‌کند، مبنای تعریف هویت هستند. اما با تغییر هویت مسلط، این علقه‌ها نیز دگرگون می‌شوند و علقه‌های جدید و هویت‌های نو شکل می‌گیرند، هویت‌هایی که دیگر با این ابزارها تعریف نمی‌شوند. این موضوع موبد این امر است که مفهوم تعلق از عناصر کلیدی هویت به شمار می‌آید، در دوران‌های تاریخی مختلف

متفاوت بوده است. نسبت میان هویت‌ها نیز بر اساس مسلطی که در دل ساختار قدرت شکل گرفته است تعریف می‌شود. بر این اساس در اینجا سایر هویت‌ها تحت عنوان «زیر هویت‌ها» نامیده می‌شوند، زیر هویت‌هایی که در دل هویت مسلط شکل می‌گیرند. در درون چنین منظومه‌ای، هویت‌یابی افراد نیز بر این اساس و با نظام معنایی به دست آمده از هویت مسلط است که ترسیم می‌شود و علقه‌های افراد به زیر هویت‌ها مجدداً بازتولید می‌گردند.

#### ۴- برون‌داده‌های هویت مسلط

حال سؤال این است که هویت مسلط چه می‌کند و چه تأثیراتی بر سایر هویت‌ها دارد؟ این هویت چگونه و از چه طریق زیر هویت‌ها را دگرگون می‌کند و یا احیاناً زیر هویت‌های جدید به وجود می‌آورد؟ هویت مسلط برون‌داده‌های مثبت و منفی فراوانی می‌تواند داشته باشد. در اینجا به سه کار و برون داد این هویت اشاره می‌شود.

#### ۴-۱- ایجاد ابزارهای جدید جهت باز

##### تعریف دیگر هویت‌ها

هویت مسلط باعث می‌شود که فرد با ابزارهای جدیدی هویت‌های دیگرش را ارزیابی کند و به تعبیر دقیق‌تر مجدداً در آن حوزه‌ها

هویت‌یابی کند که می‌توان از این موضوع تحت عنوان «بازیابی هویت‌ها» نام ببریم. فرض کنید فردی در ذیل هویت مسلط قومی - قبیله‌ای زندگی می‌کند، این فرد هویت مذهبی‌اش را نیز از این طریق باز تولید می‌کند و هویت دینی این فرد، هویتی متأثر از ساختار و ویژگی‌های قبیله است. رابطه میان دین اسلام و قبیله در اوایل ظهور دین اسلام نشانگر چنین امری است. گرچه اکثر مردم آن زمان به یک دین معتقد و ایمان داشتند، اما مسلط بودن هویت قبیله باعث می‌شود که افراد از این درپچه تعلق مذهبی خود را درک نکنند. در آن زمان روابط قدرت در قبیله در درون شبکه‌ای جریان داشت که اضلاع سه گانه آن را خون و نسب، غنیمت و عقیده دینی تشکیل می‌داد و دین گرچه از ارکان مقوم قدرت و حیات قبیله بود، اما در سلسله مراتب ارکان سه‌گانه در رتبه سوم قرار داشت و پس از نسبت و غنیمت قرار می‌گرفت (فیرحی، ۱۳۷۸: ۱۳۵). این موضوع نشانگر آن است که هویت دینی در آن دوران در دل هویت قبیله‌ای باز تعریف می‌شود و کماکان هویت قبیله‌ای و طایفه‌ای در میان عرب‌ها هویت مسلط است. همچنان که این ساختار و سنن قبیله، با تأکید بر عنصر نسب و حمایت، مانع از آزار مؤمنان واجد تبار قبیله می‌شد (همان: ۱۳۷).

در مجموع بسیاری از کش و قوس‌هایی که در ابتدای ظهور دین اسلام وجود داشت، ریشه در هویت مسلط قبیله‌ای دارد و افراد بر این مبنا رابطه خود را با دین تعریف می‌کنند و جمع صحابه که در مدینه و امت اسلامی شکل گرفت، گرچه ایمان و اعتقاد تازه در باب انسان و سیاست داشت، اما در چارچوب قبیله زاده و گسترده شد و مدنیت اسلامی در بستر قبیله تأسیس شد (فیرحی، ۱۳۷۸: ۱۴۲). در چنین فضایی هویت مذهبی دقیقاً رنگ و بوی هویت قبیله را به خود می‌گیرد و در آن چارچوب بازیابی می‌شود. حال فرض کنید، در جامعه‌ای، دین، هویت مسلط است، در چنین حالتی، تعلق قبیله‌ای رنگ می‌بازد و همه افراد به عنوان برادر در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. هویت اسلامی به عنوان هویت مسلط جدید ابزار جدیدی در اختیار افراد قرار می‌دهد تا آنها این بار خود را نه بر مبنای قبیله و دوری و نزدیکی به این قبیله‌ها، معرفی می‌کنند، که دینداری افراد و رفتار و ایمان مذهبی ملاک‌های هویت‌یابی افراد می‌شوند. امت اسلامی معنا می‌یابد و تعلق قبیله‌ای نیز در دل تعلقات مذهبی باز تعریف می‌شود

«بی اعتباری پاپ و از هم پاشیدن ساختار کلیسا که وحدت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی اروپا را شکل می‌داد، با پیدایش و ظهور ساختارها و ساز و کارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تازه همراه بود. در این میان تحول اساسی پیدایش حکام و دولت‌های مطلقه سکولار یا غیر دینی بود. ظهور این دولت‌ها و حکام غیر دینی را می‌توان در قالب بنا و نظم تازه‌ای بر ویرانه‌های نظم مسیحی دید. این دولت‌ها و حکام در حالی که با عملکرد و رفتار خود گروه‌های مختلف قومی را از نظم کلیسایی یا مسیحی جدا می‌ساختند، باید مبنا و یا بنیان اجتماعی جدیدی می‌یافتند که بتوانند همزمان آنها را با اتکاء به آن، وحدت بخشیده و در هیأت یا هویت تازه‌ای به عنوان تابعان و نیروهای تحت امر خود در آورند.

#### ۴-۲ - ایجاد علقه‌های جدید و هویت‌یابی جدید

هویت مسلط باعث می‌شود که برای افراد

هویت جمعی جدیدی که به این ترتیب در اروپا در پس از دست رفتن هویت دینی ظاهر شد، هویت ملی یا ملت بود. در اینجا افراد نه بر مبنای دین از هم متمایز می‌شدند که ویژگی‌های نژادی، خونی و زیستی ملاک این تمایزها می‌شود (کچویان ۱۳۸۴: ۱۹).

آنچه که در این مطلب شاهد هستیم ایجاد علقه جدیدی به نام ملت بود که تا قبل از آن چندان محلی از اعراب نداشت و بعدها نیز با تغییر هویت مسلط، مجدداً این مفهوم دچار تغییر و تحول می‌شود به گونه‌ای که برخی از مفهومی دولت-ملت، به عنوان «اجتماعات تخیلی» یاد می‌کنند و این ماهیت را ماهیتی بر ساخته می‌دانند.

در تحولات ایران نیز موضوع ایجاد علقه‌های جدید و هویت‌یابی جدید کاملاً ملموس است. نظام اجتماعی ایران تا قبل از روی کار آمدن رضاشاه عمدتاً مبتنی بر ایلات بود. این امر به گونه‌ای بود که پادشاهان قاجاریه به منظور حفظ موقعیت خود مجبور بودند با گروه‌های محلی قدرت کنار بیایند و به همین جهت تکثر و پراکندگی ساخت قدرت ادامه می‌یافت و در این میان ایلات و عشایر به عنوان یکی از گروه‌های محلی قدرت از اهمیت خاصی برخوردار بودند. به عبارت دیگر، حداقل تا قبل از روی کار آمدن رضاشاه شاهد غلبه زندگی

ایلی و عشیره‌ای بر ساخت سیاسی قدرت در ایران هستیم (مقصودی، ۱۳۸۰: ۲۸۱).

در چنین فضایی طبیعی است که یک فرد خود را بر مبنای تعلقات ایلی و قبیله‌ای خود معرفی کند تا بر مبنای هویت ملی. رضاشاه در مرحله بعد سعی کرد تا این فرایند را تغییر دهد و دولت ملی را جایگزین دولت غیر متمرکز قبلی کند و وحدت ملی را ایجاد کند. او با حملات نظامی و کشتارهای گسترده سعی کرد تا این امر را محقق سازد. همچنین سعی کرد تا با بهره‌گیری از ابزار قدرت عریان و اسلحه نظامی هویت ملی را جایگزین هویت مسلط ایلی کند و علقه‌های جدیدی را برای ایرانیانی که تا قبل از آن، خود را با هویت ایلی و قبیله‌ایشان معرفی می‌کردند، بسازد. القاء این اندیشه که هر فرد ایرانی یک شهروند تلقی می‌شود و حقوق و وظایفی در مقابل دولت دارد، مستلزم این بود که زمینه‌هایی که امکان وابستگی قومی و عشیره‌ای را تداوم می‌بخشید از بین برود (همان: ۲۸۳).

اما با وجود این به نظر می‌رسد که رضا شاه در تحقق این امر ناموفق بود و هویت ایلی و قبیله‌ای کماکان هویت مسلط در آن دوران بود. نشانگر این امر بخت بالای رؤسای ایلات و زمین‌داران برای انتخاب شدن بود، که در نهایت تحت عنوان «فراکسیون عشایر» و با

هدف بازگرداندن زمین‌های از دست رفته، حق حمل سلاح و کوچ و جبران سختی‌های ناشی از اجبار آنان به ترک شیوه زندگی ایلی بود (همان: ۲۸۴). در اینجا علقه‌های جدیدی که

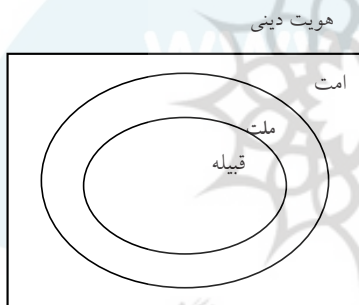
برای هویت جدید متصور بود را می‌توان دید، علقه‌هایی که به دلایل مختلف شکل نگرفت و کماکان هویت ایلی هویت غالب ماند و دیگر زیر هویت‌ها ذیل این هویت مسلط باز تعریف می‌شدند.

#### ۳-۴ - تغییر نسبت «زیر هویت‌ها»

از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که با تغییر هویت مسلط در یک جامعه، نسبت زیر هویت‌ها نیز تغییر پیدا می‌کند و بر مبنای نزدیکی و دوری سایر زیر هویت‌ها از مبانی هویت مسلط جدید، رابطه‌های جدیدی نیز بین زیر هویت‌ها شکل می‌گیرد. به عنوان مثال می‌توان تصور کرد که با تسلط هویت مذهبی در یک جامعه، نسبت میان سه زیر هویت امت، ملت و قبیله، به سود زیر هویت امت تغییر پیدا می‌کند و افراد در ابتدا از طریق معرفی خود به عنوان عضوی از جامعه مسلمان به خود معنا می‌دهند و سپس هویت‌های دیگر تعریف می‌شوند. در حالی که با فرض اینکه هویت ملی تقویت شود و به عنوان هویت مسلط در یک جامعه شکل گیرد، آنگاه افراد با تعلقات ملی خود و در مرحله بعد احتمالاً تعلقات قومی و در نهایت تعلقات

شکل شماره ۴: نسبت هویت‌ها با فرض

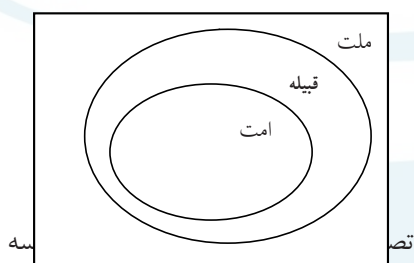
هویت مسلط دینی



شکل شماره ۵: نسبت هویت‌ها با فرض

هویت مسلط ملی

هویت ملی



هویت دینی، ملی و قبیله‌ای با تغییر هویت مسلط هستند. این تصاویر جهت عینی‌تر شدن مباحث و فهم بهتر موضوع ارائه شده‌اند و خود دلالتی بر واقعیت ندارند.

## ۵- ویژگی هویت مسلط کنونی

بسیاری از نظریه‌پردازانی که مدعی فرا رسیدن دوره یا عصر جدیدی هستند و از «عصر جهانی» سخن می‌گویند، یکی از ویژگی‌های این عصر را هویت‌سازی متمایز می‌دانند. با نگاهی به مباحث فوق، این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که هویت مسلط کنونی چیست؟ چه ویژگی‌هایی دارد و چگونه می‌توان آن را تعریف کرد. هویتی که امروز تحت عناوین مختلفی همانند «هویت مدرن»، «هویت جهانی» از آن یاد می‌شود، با کدامین علقه تعریف می‌شود. برای پاسخ به این سؤال ناگزیر باید به ویژگی‌های جهان مدرن و ابعاد مختلف آن پرداخت، تا علقه‌های جدید آنها را بتوان درک کرد. آنچه در ابتدا از جهانی شدن فرهنگ در تفکر جهانی برداشت می‌شود، عبارت است از یکدست شدن و پیوند خوردن در گستره جهانی (آلن، ۱۹۹۵، درویزی، ۲۰۰۱) و در نهایت یکسان شدن سیستم‌ها (فکوهی: ۱۳۷۸)، اما به نظر می‌رسد که این برداشت ضمن سطحی بودن، برداشتی غیر واقعی باشد. یکی از مباحثی که در دهه‌های اخیر بدان توجه شده آن است که در جهان کنونی افراد بر دو مبنا خود را تعریف می‌کنند. در رویکرد اول فعالیت تولیدی و

جایگاه فرد در نظام تولید یا ساختار شغلی شالوده هویت اجتماعی است و در رویکرد دوم رفتارهای مصرفی مبنای شکل‌گیری هویت اجتماعی محسوب می‌شود. رویکرد اول عمدتاً بر اساس مفهوم طبقه و رویکرد دوم بر مبنای مفهوم سبک زندگی<sup>۱</sup> فرمول‌بندی می‌شود. در دهه‌های اخیر فعالیت‌های فراغتی و عادات مصرفی به صورت فزاینده به منزله شالوده هویت اجتماعی درک می‌شوند (بورديو ۱۹۸۴، فدرستون ۱۹۸۷؛ گیدنز ۱۹۹۱، لث واری، ۱۹۸۷ به نقل از ارمکی ۱۳۸۴).

گیدنز این موضوع را به شکل دقیق‌تری نیز بیان کرده است. از نظر گیدنز «سیاست رهایی‌بخش» و «سیاست زندگی» دو سیاستی هستند که در جهان مدرن شکل گرفتند. او «سیاست رهایی‌بخش» مدرنیته را شامل مارکسیسم، لیبرالیسم و محافظه‌کاری می‌داند. از نگاه گیدنز در «سیاست زندگی» هم غایت سیاسی و هم ابزارها عبارت از دگرگونی «خود» هستند. او سیاست رهایی‌بخش را در رابطه با آزادی از قید استثمار، نابرابری و سرکوب و جستجوی عدالت و مشارکت دموکراتیک قلمداد می‌کند. بر عکس «سیاست زندگی» سیاستی مربوط به شیوه زندگی فرد است. این سیاست در بردارنده تلاش مداوم

1- Life style



فرد برای گزینش‌گری در یک محیط منظم باز اندیشانه است که در آن دیگر سنت، نقشی را در رایبه معیارهای زندگی روزمره ندارد (کیت‌نش، ۱۳۸۰: ۹۰). همچنین گیدنز بر این اعتقاد است که با کاهش نفوذ سنت و توسعه مدرنیته همراه با تفکیک و انسجام اجتماعی، امکان تحقق هویت‌های جمعی چندگانه و آزادی افراد در انتخاب آگاهانه و خردمندانه نیز پدید می‌آید (گیدنز، ۱۳۷۷: ۸۰). در چنین ساختاری امر اجتماعی از قلمرو محدود دولت - ملت رها می‌شود و توان دولت نیز کاهش می‌یابد و دولت میزان بیشتری از قدرت خود را به دیگر حوزه‌های و همچنین سازمان‌های بین‌المللی واگذار می‌کند. در مجموعه به نظر می‌رسد که هویت مسلط در جهان جدید با علقه‌های زیر تعریف می‌شود.

۱- سبک زندگی.

۲- جنبش‌های اجتماعی.

در ادامه سعی خواهد شد تا مراد از هر کدام از الگوهای هویت‌ساز مسلط فوق بیان شود و تا حدودی به هویت‌یابی مجدد افراد در سایر حوزه‌ها اشاره شود تا مراد و مقصود از هویت مسلط کنونی روشن‌تر و گویاتر شود.

### ۵-۱ - هویت‌یابی بر مبنای سبک زندگی

«سیاست زندگی» گیدنز به بهترین شکل

گویای هویت‌یابی بر مبنای سبک زندگی است. بر این اساس افراد سعی می‌کنند تا با الگوهای مصرف و علقه و تعهد خود به یک سبک زندگی مشخص هویت خویش را تعریف کنند. در ادبیات گسترده‌ای از جامعه‌شناسی کنونی، به مصرف‌گرایی به عنوان یکی از وجوه تشکیل دهنده دوران جدید مطرح شده است. دوران جدید، دورانی ارزیابی می‌شود که مصرف در آن ویژگی خاصی پیدا کرده و از عوامل تعریف کننده این دوران است (فاضلی، ۱۳۸۲: ۵۲). بر این مبنا افراد نظام معنایی خود را می‌سازند، نظام معنایی که بر این اساس تعریف می‌شود که چه مصرف می‌کنند، چه ماشینی سوار می‌شوند، چه خانه‌ای می‌خرند؟ به چه موسیقی و یا هنری علاقه دارند و چگونه اوقات فراغت خود را پر می‌کنند. این موضوعات و بسیاری الگوهای مصرفی دیگر هویت فرد را می‌سازند. ویژگی و مشخصه اصلی هویت مسلط در جهان مدرن، تعلق افراد به سبک‌های زندگی و الگوهای مصرف‌شان است. گیدنز بیان می‌کند که الگوهای مصرف فرد تصادفی نیست، بلکه این مجموعه الگومند، راهنمایی برای کنش می‌شود و فرد را از این معضل که در هر لحظه مجبور به تصمیم‌گیری آگاهانه باشد می‌رهاند (گیدنز، ۱۳۷۸: ۱۱۹). به تعبیری سبک زندگی،

نظامی معنایی می‌سازد، که افراد بر اساس این نظام معنایی خود را تعریف می‌کنند. از میان جامعه‌شناسان کلاسیک زیمل به درستی به هویت فردی ناشی از سبک زندگی اشاره می‌کند. زیمل الگوی مصرف و مهم‌تر از آن مد را جست‌وجوی تمایز و فردیتی می‌داند که هویت شخص را می‌سازد. به اعتقاد گیدنز در زندگی اجتماعی مدرن، مقوله زندگی اهمیت خاصی دارد و سنت بیشتر معنای خود را از دست می‌دهد و زندگی روزانه بیشتر بر اساس بازی دیالکتیکی امر محلی و امر جهانی شکل می‌گیرد و افراد بیشتر مجبور می‌شوند تا از میان مجموعه انتخاب‌ها، چیزهایی را گزینش کنند (گیدنز، ۱۳۷۸: ۱۲۹ - ۱۱۹). فرد مجموعه‌هایی از اصول انتخاب کردن را در خود درونی می‌کند (یا در وی درونی می‌شود) که بر اساس آنها اعمالش را در سطحی میان خودآگاه و ناخودآگاه سامان می‌دهد. این فرایند باعث می‌شود که وی حس کنترل داشتن بر زندگی در دوران مدرنیته متأخر را تجربه کرده، از عدم تعادل به در آید و نوعی امنیت هستی‌شناختی را حس کند. آسباخز نیز وحدت بخشیدن به فرد را اصلی‌ترین ویژگی سبک زندگی می‌داند (فاضلی، ۱۳۸۲: ۱۱). فیل کوهن<sup>۲</sup> نیز سبک زندگی را نه با پدید آوردن هویت فردی، بلکه با

ساخت هویت جمعی ربط می‌دهد (همان). امروز سبک‌های زندگی، فرد را به جهان پیرامونش معرفی می‌کنند (همان). هر فرد از این طریق است که هویت خود را شکل می‌دهد و الگوی هویت‌یابی قدرتمندی که فعال است، هویت‌یابی بر مبنای سبک زندگی و الگوی مصرف است.

حال این سؤال مطرح می‌شود که سایر هویت‌ها چه می‌شوند و چه دگرگونی‌هایی در این هویت‌ها رخ می‌دهد. آیا این هویت‌ها از بین رفته و محو می‌شوند یا آنکه در قالب‌های جدیدی شکل می‌گیرند. با این فرض به نظر می‌رسد سایر هویت‌ها به بخشی از سبک زندگی فرد مبدل می‌شوند. افراد تعلقات قومی، قبیله‌ای، سرزمینی خود را به بخشی از سبک مصرف خود منتقل می‌کنند. به عنوان نمونه بخشی از شیوه و سبک زندگی را به بازنمود کردن سایر هویت‌های اختصاص می‌دهد، در واقع این الگوهای مصرف و سبک زندگی هویت دینی، ملی و قومی را شکل می‌دهد. این نوع مصرف و تعلقات فرد به سبک زندگی مهم است و اهمیت دارد و فرد از این طریق هویت‌های دیگرش را بازسازی می‌کند. لیرز سبک زندگی را دال بر شیوه زندگی متمایز با جامعه یا گروه اجتماعی می‌داند؛ شیوه‌ای که

بدان طریق خرید می‌کند، و بدان طریق کالای خریداری شده را مصرف می‌کند. این شیوه‌ها بازتاب دهنده سبک زندگی مصرف‌کننده در جامعه است (فاضلی، ۱۳۸۲: ۶۸).

هویت ملی و قومی ذیل هویت مسلط مصرف‌گرایی و سبک زندگی، به یکی از عناصر شکل دهنده الگوی مصرف تبدیل می‌شود و فرد از این طریق عناصر هویت ملی خویش را نیز به کار می‌گیرد. به عنوان نمونه یک ایرانی که در آمریکا زندگی می‌کند و چه بسا در مراتب عالی مدیریتی آن کشور است، در خانه و منزل خود عناصری را به کار می‌گیرد تا سبک زندگی و الگوی مصرفش را متمایز بکند، این شیوه ایرانی بودن با تعریفی که از «ایرانی بودن» ذیل هویت مسلط ملت - دولت ارائه می‌کند، کاملاً متفاوت است و کنار گذاشتن آنها کنار هم خطا و نابجاست. در مورد مذهب این امر مشهورتر و قابل لمس‌تر است. ذیل هویت منبعث از مصرف‌گرایی، هویت مذهبی نیز به شکل سبک زندگی ظاهر می‌شود، دین به پستوی زندگی شخصی افراد منتقل می‌شود و دین به شکل سکولار شده آن تعریف می‌شود و «مناسک مذهبی» در قالب مصرف فرهنگی و شیوه زندگی فردی خلاصه می‌شود. در چنین حالتی تمامی "هویت مذهبی" در

## ۵-۲ - هویت‌یابی بر مبنای جنبش‌های اجتماعی

الگوی دیگر هویت‌یابی در دوران مدرن، الگوی عضویت و تعلق به جنبش‌های اجتماعی است، که بعضاً با سبک زندگی نیز ترکیب می‌شود. جنبش‌های اجتماعی جدید در سطح سیاست‌های کلان هستند. این جنبش‌ها غالباً با الگوهای سنتی تبیین جامعه‌شناختی به‌ویژه تبیین‌های مبتنی بر منافع طبقاتی سازگار نیستند (منزا و بروک<sup>۱</sup>، ۱۹۹۶: ۷۱۹ - ۷۱۸).

تعداد قابل توجهی از این جنبش‌ها پیرامون خطرات و مشکلات جهانی شکل می‌گیرند که دارای مقیاس جهانی هستند و مهم‌ترین آنها جنبش زیست محیطی، صلح و زنان است (کیت‌نش، ۱۳۸۰: ۱۸۵). ریچارد بک «جامعه خطرپذیر» را ویژگی جامعه کنونی می‌داند. از نظر او اشکال جدیدی از سیاست در حال به وجود آمدن است که به طور مستقیم به بحث دولت - ملت نمی‌پردازد و تصمیمات آن خارج از این عرصه می‌باشد (کیت‌نش، ۱۳۸۰:

1- Manza & Brooks.

2- Sense of belonging.

دارد که هویت‌یابی و بحث و ستیز در مورد هویت جمعی، فعالیت اصلی جنبش‌های اجتماعی در سیاست فرهنگی می‌باشد.

با مروری به نظریات فوق می‌توان به این نکته پی برد که هویت‌یابی از طریق عضویت در جنبش‌های اجتماعی الگوی دیگر هویت‌یابی در جامعه مدرن است.

#### ۶- بازیابی زیر هویت‌ها ذیل هویت

##### مسلط کنونی

گیدنز جهانی شدن را نتیجه دیناسیسم مدرنیته تلقی می‌کند که در بر دارنده چیزی است که آن را تکه‌برداری<sup>۱</sup> روابط اجتماعی از طریق فاصله گذاری زمانی - فضایی و استفاده بازاندیشانه از دانش می‌نامد. او بین دوره مدرنیته و دوره‌های پیشین فرق می‌نهد. در دوره‌های قبل، زمان و فضا همواره به مکان و موقعیت بلا واسطه بازیگران اجتماعی در کنار هم، پیوند داشتند، در عصر مدرنیته زمان و فضا «تهی» شده و از آهنگ‌های خاص زندگی اجتماعی جدا گشته‌اند؛ آنها بر روی ساعت‌ها و نقشه‌ها نشان داده می‌شوند که اجازه می‌دهد مستقل از هرگونه موقعیت اجتماعی خاص مورد استفاده قرار گیرند (کیت‌نش،

۱۳۸۰: ۹۰). این مطلب از گیدنز از آن روی آورده شد تا اهمیت جایگاه مکان (محل و

۹۳). دینانی این موضوع را به شکل دقیق‌تری بیان می‌کند، از نظر او جنبش اجتماعی به یک هویت جمعی نیاز دارد که هم مجموعه‌ای از اعتقادات مشترک و هم احساس تعلق<sup>۲</sup> را در بر می‌گیرد (همان، ۱۷۸). او جنبش اجتماعی را شبکه‌ای از تعاملات غیر رسمی بین افراد، گروه‌ها و یا سازمان‌ها می‌داند که بر مبنای یک هویت جمعی مشترک در برخوردی سیاسی یا فرهنگی می‌داند (همان، ۱۸۱). به عقیده دینانی

ویژگی منحصر به فرد یک جنبش اجتماعی، هویت جمعی است که از مرزهای هر گروه سازمانی گذر می‌کند. ملوچی این موضوع را به زبان دیگری بیان می‌کند. از نظر او مبارزات جنبش‌های جدید مبارزاتی پر سر هویت است. ملوچی استدلال می‌کند که با بازاندیشی فزاینده جوامع پیچیده کنونی، مسئله هویت محوری‌تر از گذشته است. به عقیده ملوچی تأکید بر هویت فردی در جوامع پیچیده به اشکال جدید کنش جمعی در جنبش‌های اجتماعی ارتباط دارد. آشکارترین دلیل این امر این است که افراد تنها بدین خاطر به مشارکت در جنبش‌ها ترغیب می‌شوند که «به آنها معنی می‌دهد» و به زعم خودشان نیازهای شخصی‌شان را برآورده می‌کند (کیت‌نش، ۱۳۸۰: ۱۷۲). ملوچی جدی‌تر از تورین اعتقاد

1- Disembedding

سرزمین) در زندگی اجتماعی جوامع سنتی بیان شود. بسیاری از نظریه‌پردازان دیگر نیز به متحول شدن رابطه میان مکان با فرهنگ و هویت اشاره کرده‌اند. این موضوع باعث می‌شود در بحث مفهوم هویت و علقه‌ها با یک جهش روبرو باشیم و علقه‌هایی که در یک دوران با توجه به زمان و مکان تعریف می‌شدند، بتوانند فارغ از فضا و مکان تعریف شوند و از آنجا که فضا مرز گریز و بستر ناپذیر است، نمی‌تواند حریمی انحصاری و نسبتاً نفوذ ناپذیر برای هویت‌ها فراهم کند، بنابراین ضمن آنکه امکان هویت‌یابی سنتی کم و بیش تضعیف می‌شود، شکل‌گیری هویت‌های جدید بر اساس علقه‌های فوق‌الذکر ژلاتینی و متغیر می‌شود و هر انسانی در آن واحد می‌تواند خود را به واحدهای اجتماعی کوچک و بزرگ بی‌شماری متعلق بداند (گل‌محمدی، ۱۳۸۳: ۲۴۴). در چنین شرایطی زیر هویت در قالب «سبک زندگی» یا «جنبش‌های اجتماعی» باز تولید می‌شوند و از شکل سنتی و کلاسیک‌شان خارج می‌شوند و علقه‌ها و هویت‌ها در قالب سبک زندگی و یا «جنبش‌های اجتماعی» ظهور پیدا می‌کنند و امکان تحقق و شکل‌گیری هویت‌های جمعی چندگانه و آزادی افراد در انتخاب آگاهانه و خردمندانه آنها پدید می‌آید (عبداللهی، ۱۳۸۱: ۱۱۲).

به نظر می‌رسد زیر هویت‌ها در چنین نظامی اغلب به این تمایل دارند تا در قالب «سبک زندگی» شکل گیرند و «جنبش‌های اجتماعی» بیشتر حول مشکلات جهانی شکل می‌گیرند، اما در فرایندهایی که «زیر هویت‌ها» در آستانه نابودی قرار می‌گیرند و یا چنین احساس می‌کنند که ذیل هویتی دیگر به استیصال رسیده‌اند به یکباره یا در قالب هویت‌های سنتی و یا در قالب جنبش‌های اجتماعی پر قدرت محلی ظهور می‌کنند. به عنوان مثال سیاه‌پوستان آمریکا در اعتراض به حاشیه‌ای شدن فرهنگ سیاه‌پوستان به وسیله جماعت سفید پوست، از حق بیان تاریخ و تجربه خود بر اساس معیارهای درونی فرهنگ‌شان دفاع می‌کنند (کیت نش، ۱۳۸۰: ۱۰۵ و ۱۰۶). یا شکل‌گیری گروه‌هایی همچون القاعده را می‌توان در این طبقه دسته‌بندی کرد. در واقع نقطه جوش و خط قرمز فعال شدن هویت و هویت‌یابی در قالب‌های سنتی بسیار بالا رفته است و افراد به باز نمود زیر هویت‌هایشان در قالب سبک زندگی اکتفا می‌کنند. این امر در مورد زیر هویت‌های دینی، ملی و قومی و سایر زیر هویت‌ها نیز صادق و جاری است و افراد بر این اساس ذیل هویت مسلط کنونی، هویت‌یابی می‌کنند. هویت‌ها در جهان امروز،

ذیل هویت‌های مسلطی که عنوان شد، بسیار نرم، ژلاتینی و متغیر هستند و عمدتاً در سطوح خرد و گروه‌های کوچک تعریف می‌شوند تا در سطوح کلان و بیشتر به مبنای عناصر بسیط شکل می‌گیرند تا سازه‌های مرکب.

در جهان متکثر و متعدد امروز، افراد بیشتر تمایل دارند خود را با عنصر زبان، مذهب و حتی قبیله تعریف کنند و سبک زندگی خود را بیشتر با قوت و حدت بیشتری به این شکل تعریف کنند تا آنکه به هویت‌های میانی و مرکبی چون دولت - ملت‌ها پردازند. به تعبیری هویت‌های خرد و کوچک بیشتر قادر خواهند بود تا خود را در قالب «سبک زندگی» بازنمایی کنند و افراد «سبک‌های زندگی» مبتنی بر عناصر بسیطی که بیشتر منشأگرایانه هستند را بیشتر به عنوان الگوهایی برای سبک زندگی می‌پذیرند، تا قالب‌های کلان و کمتر ملموس. شکل‌گیری فرقه‌های کوچک، گروه‌های قومی و بسیاری از هویت‌یابی‌های مشابه را بر این اساس می‌توان تبیین کرد. ناگفته نماند که دیگر فرایندهای هویت‌سازی، چون هویت‌سازی مبتنی بر «دیگری» در الگوهای هویت‌یابی مدرن مؤثر و کارساز هستند، اما در نهایت در قالب تعلق به یک «سبک زندگی خاص» بازنمایی می‌شوند.

۷- نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شد تا به این سؤال پاسخ داده شود که هویت‌های اجتماعی چرا و چگونه تغییر می‌کنند؟ و چه نسبتی میان هویت‌های مختلف در یک جامعه وجود دارد؟ همچنین به این موضوع پرداخته شد که هویت در دوران‌های اخیر چه الگویی پیدا کرده است و هویت‌یابی در دوران معاصر بر چه اساسی صورت می‌گیرد.

پس از تعریف هویت بر مبنای دو عنصر تعلق و تعهد و اشاره به این موضوع که هویت‌ها طی دوران‌های مختلف متغیر بوده‌اند، سعی شد به این سؤال پاسخ داده شود که چرا هویت‌ها تغییر می‌کنند. به نظر می‌رسد هویت‌ها در هر دوره‌ای در دل راهبردهای قدرت و ساختارها متولد می‌شوند و لاجرم رنگ و بوی ساختارها و راهبردهای قدرت را دارد و بر اساس قدرت و راهبرد مسلط، یک هویت مسلط بوجود می‌آید که سایر هویت‌ها ذیل آن تعریف می‌شوند. این هویت مسلط است که بیان می‌کند کدامین علقه‌ها معنادار هستند و افراد با چه علقه‌هایی خود را تعریف کنند. این مدل، رابطه میان هویت‌ها را به صورت متداخل فرض می‌کند، رابطه‌ای که در طی آن زیر هویت‌ها در دل یک هویت مسلط شکل می‌گیرند و رنگ و بوی این هویت مسلط را می‌گیرند. هویت مسلط ضمن ایجاد ابزارهایی جدید برای بازتعریف زیر هویت‌ها، تعریف علقه‌ها و الگوهای هویت‌یابی



الگوی مصرف و سبک زندگی، هویت‌های آنها بازنمود می‌شوند و "زیر هویت‌ها" به عناصری از سبک زندگی افراد تبدیل می‌شوند. تغییر زمان و مکان باعث جهش در تعریف علقه‌ها می‌شود و عملاً جهشی در شکل هویت دوران کنونی رخ می‌دهد، جهشی که در آن علقه‌ها و هویت‌ها در قالب سبک زندگی و یا جنبش‌های اجتماعی ظهور پیدا می‌کنند و امکان تحقق و شکل‌گیری هویت‌های جمعی چندگانه و آزادی افراد در انتخاب آگاهانه و خردمندانه آنها پدید می‌آید.

جدید و تغییر نسبت «زیر هویت‌ها» امکان تغییر و دگرگونی زیر هویت‌ها به شکل‌های جدید را تعریف و تسهیل می‌کند. بر اساس الگوی فوق، هویت مسلط در دوران معاصر بر اساس دو علقه «سبک زندگی» و «جنبش‌های اجتماعی» تعریف می‌شود و زیر هویت‌ها عمدتاً از طریق «سبک زندگی» بازنمایی می‌شوند. همچنین هویت‌های ملی، مذهبی، قومی، قبیله‌ای و سایر زیر هویت‌ها در دل سبک زندگی افراد باز تعریف می‌شوند. بر این مبنا افراد نظام معنایی خود را بر این مبنا که چه مصرف می‌کنند و از چه الگوی مصرفی تبعیت می‌کنند تعریف می‌کنند و در دل این

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

- ۱- آزاد ارمکی، تقی و چاوشیان، حسن، «بدن به مثابه رسانه هویت»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره چهارم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۱.
- ۲- حاجیانی، ابراهیم، «مسئله وحدت قومی و الگوی سیاست قومی در ایران»، نامه انجمن جامعه شناسی ایران، ویژه‌نامه دومین همایش مسایل اجتماعی ایران، شماره ۳، ۱۳۸۰.
- ۳- جنکینز، ریچارد، هویت اجتماعی، ترجمه تورج باراحمدی، تهران: نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۸۱.
- ۴- عالمی، مسعود، «مطالعه میزان برجستگی هویت‌های فرهنگی جمعی و پیش‌بینی آینده آن»، به راهنمایی مسعود چلبی، پایان‌نامه، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۳.
- ۵- عبداللهی، محمد و حسین‌بر، محمد عثمان، «گرایش دانشجویان بلوچ به هویت ملی در ایران»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره چهارم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۱.
- ۶- علیخانی، علی‌اکبر، هویت در ایران، تهران: جهاد دانشگاهی، پژوهشکده علوم انسانی - اجتماعی، ۱۳۸۳.
- ۷- فاضلی، محمد، «مصرف و سبک زندگی»، صبح صادق، قم: ۱۳۸۲.
- ۸- فکوهی، ناصر، «شکل‌گیری هویتی و الگوهای محلی، ملی و جهانی (مطالعه موردی لرستان)»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره چهارم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۱.
- ۹- فیرحی، داود، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران: نشرنی، ۱۳۷۸.
- ۱۰- کاستلز، مانوئل، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (قدرت هویت)، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: طرح نو، ۱۳۸۰.
- ۱۱- کجویان، حسین، تطورات گفتمان‌های هویتی ایران، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴.
- ۱۲- گل‌محمدی، احمد، جهانی شدن، فرهنگ، هویت، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱.
- ۱۳- گیدنز، آنتونی، تجدد و تشخص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.
- ۱۴- مقصودی، مجتبی، تحولات سیاسی-اجتماعی ایران، تهران: نشر روزنه، ۱۳۸۰.
- ۱۵- میلر، پیتر، سوژه، استیلا و قدرت، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.
- ۱۶- نش، کیت، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی شدن، سیاست و قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۰.

in Capitalist Democracies Since World war II : Dealingment, Realingment, or trendless flactuatiions". Annual Review of Sociology, Vol. 21, 1995. PP. 137\_162.

24- Stryker, S.(1992), Identity Theory. In Borgatta, E.F. & Borgatta., M.L. ed, Encylopedia of Sociology (New york: Macmillian Publishing Company, 1992) vol.2,pp. 871-876.

۱۷- الجابری، محمد عابد، مسأله الهوية، العروبه و الاسلام و الغرب، بيروت: مركز دراسات الوحده العربيه، ۱۹۹۷.

۱۸- الوردی، علی، دراسه فی طبيعه المجتمع العراقي، قم: انتشارات الشريف الرضي، ۱۳۷۱.

۱۹- بوطالب، محمد نجيب، سوسيولوجيا القبيله فی المغرب العربي، بيروت: مركز دراسات الوحده العربيه، ۲۰۰۲.

20- Brown, R.J. and Turner J.C., Interpersonal and Inergroup behaviour , Oxford, 1981

21- Burke, Peter J, "Identities and Social Structure, The 2003 Cooley-Mead Address", Social Psychology Quarterly, Vol.67, No.1.2004, PP.5-15.

22- Hogg, M.A. & Abrams, D. self\_Categorization and Soial Identity, In Abrams, D. & Hogg, M.A, ed., : "Social Identity Theory: Consructive and Critical Advances, New york: Harvester Wheatsheaf , 1990. PP. 10-27.

23- Manza, Jeff., Hout, Micheal. & Brooks, Clem. "Class Voting